

به نام عشق و سلام بر همه عاشقان.

رفتن به خیاطخانه عاشقان و ثمره اش

رَوَمَ به حُجْرَةَ خِیَاطِ عاشقان، فردا

مِنْ دِرَازِقَبَا با هزار گَز سودا

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۶

-گَز: مقیاس طول، معادل ذَرَع

-سودا: عشق، هوا و هوس، آرزو و خواسته

در این غزل مولانای عزیز با آوردن کلمه «رَوَم» ما را دوباره به حرکت و جنبش درآورده، چون می‌گوید که فردا یعنی همین لحظه که برای ذهن شب است باید به خیاطخانه عاشقان که همان فضای وحدت و یکتایی است برویم و دیگر در شب ذهن نمایم.

ما که به عنوان امتداد خدا به این جهان آمده‌ایم، قبا ی خیلی بلندی از همانیدگی‌ها برای خود درست کرده‌ایم و پوشیده‌ایم که دست و پاگیر ما در زندگی شده و دردهای زیادی به ما می‌دهد، چون این قبا با هزار متر آرزو و امیال ذهنی همراه است. حالا باید به این کارگاه صنع خدا برویم تا این قبا ی دراز را ببرد و تکه‌تکه همانیدگی‌ها را از ما جدا کند تا بتوانیم لباس حضوری را بپوشیم که برای ما در این کارگاه می‌دوزد. ما در هر شرایطی که هستیم باید به این کارگاه یا خیاطخانه برویم، این که چقدر همانیده هستیم مهم نیست. از طریق سلیمان یعنی با فضاگشایی هم باید پا به این فضای یکتایی بگذاریم. با سبب‌سازی‌های ذهنی نمی‌شود به این فضا رفت. خداوند هم از طریق کن‌فکانش به ما کمک می‌کند تا کم‌کم از این دراز قبا آزاد شویم.

حَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ

نَحْوَهُ هَذَا الَّذِي لَمْ يَنْهَكُمْ

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۴۵

«در هر وضعیتی هستید روی خود را به سوی آن وحدت و یا آن سلیمان بگردانید که این چیزی است که خدا شما را از آن

باز نداشته است.»

با سلیمان پای در دریا بنه

تا چو داود آب سازد صد زره

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۱

ما در این دنیا یک من توهمی به نام من ذهنی درست کرده‌ایم که از جنس یزید زمان هست. حالا خداوند می‌خواهد ما را در کارگاهش با صنع و خرد خود از این «من» ببرد و به زید که یک انسان کامل و به حضور رسیده است، بدوزد که این حالت طبیعی هر انسان است. بنابراین ما را با زید که قائم به ذات خودش هست و از جنس حضور است جفت می‌کند و از آن یکی که یک من توهمی است جدا می‌کند.

بُردت ز یزید و بدوزدت بر زید

بدین یکی کُندت جُفت و زآن دگر عَدرا

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۶

-عَدرا: عَدراء، دوشیزه، تنها و جدا

اگر ما با زید جفت شویم تبدیل به یک آدم نرمالی می‌شویم که همیشه با صنع و خرد خدا زندگی می‌کنیم، دیگر سبب‌سازی و خیال‌بافی نمی‌کنیم و از هنرهایمان تعریف و تمجید نمی‌کنیم که پز بدهیم و تأیید بگیریم، جهد فرعون‌ی هم نمی‌کنیم. خداوند ما را در خیاطخانه‌اش به این زید یعنی فضای گشوده‌شده می‌دوزد که تمام عمر را با او باشیم، دیگر چیزی را به مرکزمان نیاوریم. چه نخ ابریشمی و چه بخیه زیبایی که خدا با آن تکه‌تکه هشیاری ما را می‌دوزد تا دوباره از جنس او شویم و از همانیدگی‌ها آزاد گردیم! پس واقعاً باید این پراکنده‌مغزی خودمان را درمان کنیم، باید این هشیاری‌مان را که در هزار جور طمّ و رمّ یعنی آرزوهای دور و دراز همانیده پراکنده شده با عشق و فضاگشایی دوباره جمع کنیم، تا خداوند مَهر پادشاهی‌اش را روی ما بزند و ما را از جنس خودش کند و دیگر اجازه ندهیم که با سبب‌سازی و لغزیدن چشممان این زاغ من‌ذهنی ما را به گورستان ببرد و دفع کند.

بدان یکیت بدوزد که دل نهی همه عمر

زهی بریشم و بخیه، زهی ید بیضا

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۶

-بریشم: ابریشم، نخِ بخیه

عقل تو قسمت شده بر صد مهمم

بر هزاران آرزو و طمّ و رمّ

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۸۸

جمع باید کرد اجزا را به عشق

تا شوی خوش، چون سمرقند و دمشق

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۸۹

جوّ جوّی، چون جمع گردی ز اشتباه

پس توان زد بر تو سکه‌ی پادشاه

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۹۰

بعد از این که ما فضاگشایی کامل کردیم، استکمال تعظیم را به‌جا آوردیم، یقین و توکل کامل به خدا داشتیم، خدا ما را از آن

هَجْر و جدایی با زخمِ مقرّاضِ «اِهْبَطُوا مِنْهَا» به خودش وصل می‌کند. یادمان باشد که هر لحظه‌ای که ما از طریق ذهن

همانیده بینیم و عمل کنیم، به جدایی می‌افتیم و با این مقرّاض این قدرت شناسایی را پیدا می‌کنیم که این جدایی برای

چه اتفاق افتاده و چه چیزی باعث این سقوط و جدایی شده‌است؟

چو دل تمام نهادی، ز هَجْر بشکافد

به زخمِ نادرهِ مقرّاضِ «اِهْبَطُوا مِنْهَا»

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۶

-هَجْر: جدایی

-نادره: کمیاب، استثنایی

-مقرّاض: قیچی

-اِهْبَطُوا مِنْهَا: فرودآید از آن جایگاه، اشاره به آیه ۳۸ سوره بقره -۲.

حالا مولانای عزیز اشاره به چهار عمل اصلی جمع و تفریق و ضرب و تقسیم می‌کند که معنایش با آنچه ذهن از نظر حساب ریاضی دریافت کرده فرق بسیار دارد، زیرا ذهن جمع کردن را دوست دارد و می‌خواهد که مرتب چیزها را به خودش اضافه کند و از کم شدن همانیدگی‌ها خوشش نمی‌آید و حالش بد می‌شود، درحالی‌که از نظر زندگی هرچه از همانیدگی‌های ما کم شود زندگی و برکاتش بیشتر شده و ما به خداوند نزدیک‌تر می‌شویم و برای همین خداوند می‌خواهد که ما با فضاگشایی به خیاطخانه‌اش برویم تا این قبای دراز همانیدگی‌های ما را ببرد.

ز جمع کردن و تفریق او شدم حیران

به ثبت و محو چو تلوین خاطر شیدا

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۶

-ثبت و محو: برگرفته از اصطلاح قرآنی محو و اثبات، اشاره به آیه ۳۹ سوره رعد -۱۳.

-تلوین: رنگ به رنگ کردن

-شیدا: پریشان، آشفته، عاش

ما با ذهن این جمع و تفریق خدا را نمی‌توانیم بفهمیم و از این کار خدا حیران هستیم که چطور ما را کم و زیاد می‌کند مثل مجنونی که حالش مرتب در حال دگرگونی است. ما با این ثبت و محو خدا که ما را به ثبت یعنی حالت حضور می‌برد و در همانیدگی‌ها و ذهن کوچک و محو می‌کند تا به خودش زنده کند، ما نباید به کار خدا شک کنیم چون او هرچه را بخواهد محو یا ثبت می‌کند و او به هر کاری دانا است.

-«يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ.»

«خدا هرچه را بخواهد محو یا اثبات می‌کند و اُمُّ الْكِتَابِ نزد اوست.»

قرآن کریم، سوره رعد -۱۳، آیه ۳۹

ما در من‌ذهنی هیچ لحظه‌ای نیست که به دام ذهن نیفتیم و چیزی را به مرکزمان نیاوریم. خداوند اضداد را آفریده تا از طریق ضد، ضد را بشناسیم و با نفی آنچه ذهن همانیده نشان می‌دهد به اثبات که فضای حضور است برسیم. اگر ما این لحظه زندگی را نفی کنیم، به دام سبب‌سازی می‌افتیم و من‌ذهنی را تقویت می‌کنیم.

نفی ضد هست باشد بی‌شکی

تا ز ضد، ضد را بدانی اندکی

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۷۳۶

این زمان جز نفی ضد، اعلام نیست

اندرین نشأت، دمی بی دام نیست

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۷۳۷

-نشأت: آیشخور

دل است تخته پُر خاک، او مهندس دل

زهی رسوم و رُقوم و حقایق و آسما

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۶

-رُقوم: جمع رَقَم

دل ما مثل تخته پر از خاکی است که از غبار همانیدگی‌ها پر شده و فقط خداوند مهندسی است که می‌تواند چیزهایی روی

آن رسم کند و معانی و حقایق را به ما نشان دهد. عجب مهندس ماهری! اگر ما با سبب‌سازی ذهن بخواهیم در کارش

دخالت کنیم، کار را خراب کرده و به درد می‌افتیم.

تو را چو در دگری ضرب کرد همچو عدد

ز ضرب خود چه نتیجه همی‌گند پیدا؟

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۶

وقتی خداوند تفریق می‌کند همانیدگی‌های ما را کم می‌کند، ولی زندگی ما بیشتر می‌شود. حالا اگر ما را که همانیده هستیم

در یک انسان همانیده دیگری ضرب کند مثل ضرب کردن عددها در هم، یا حتی همانیدگی‌های ما را در هم ضرب کند،

چه نتیجه‌ای از این ضرب حاصل می‌شود؟ فقط یک من‌ذهنی بزرگتر ایجاد می‌شود که ما را به جدایی از خدا می‌اندازد. از

نظر ذهن ضرب کردن هم مثل عمل جمع بر چیزها اضافه می‌کند و ذهن خوشحال می‌شود، ولی آیا به زندگی ما هم چیزی

اضافه می‌شود؟ مسلماً نه. پس حالا که نتیجه ضرب را دیدیم که حاصلش درد و جدایی از خداست، بیاییم تقسیم خدا را

ببینیم که چه حاصلی دارد.

چو ضرب دیدی، اکنون بیا و قسمت بین

که قطره‌ای را چون بخش کرد در دریا

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۶

-قسمت: بخش کردن، تقسیم نمودن

وقتی ما تقسیم می‌شویم مثل قطره‌ای هستیم در دریای یکتایی که در این فضا محو شده و فقط بی‌نهایت فضای یکتایی را

می‌بینیم نه قطره و محدودیت را، پس تقسیم هم مثل تفریق بر زندگی ما می‌افزاید و هرچه ما بیشتر تقسیم شویم و

ببخشیم بیشتر از جنس بی‌نهایت می‌شویم، ولی با ضرب شدن من‌ذهنی را بزرگتر می‌کنیم و بیچاره‌تر می‌شویم. پس خداوند

این اعداد را به جبر خودش مقابل هم قرار داد تا ذهن را خاموش کنیم، زیرا با ذهن سبب‌ساز نمی‌توانیم این عجایب را

درک کنیم.

به جبر، جمله اعداد را مقابله کرد

خمش که فکر درآشکست، ز این عجایب‌ها

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۶

-جبر و مقابله: یکی از علوم ریاضی که در آن حروف و نشانه‌ها جایگزین اعداد و ارقام می‌شود.

با کمال احترام

مهردخت از چالوس